أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمَن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين، و اللعنةُ على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسات گذشته اگر نظر شریف رفقا باشد، صحبت در كیفیت تغذیه بود؛ البته گاهی مسائلی پیش می‌آمد استطرداً، و این قضیه قطع می‌شد و دوباره مطلب پیگیری می‌شد.

 آنچه كه ما از مطالب بزرگان و كیفیت ارتباط با آنها دستگیرمان شده است این بوده كه: انسان باید به نحوی برنامه تغذیه خود را تنظیم كند كه از این مَركَب، كه منظور بدن است؛ بتواند به نحو احسن استفاده كند. و اگر به نحوی باشد كه آن بر انسان غالب بیاید و حال انسان را در اختیار خود بگیرد، در این صورت انسان نمی‌تواند رشد كند و حركت كند و همینطور درجا می‌زند.

 از جمله مطالبی كه باید نسبت به این قضیه توجه كرد این است كه: انسان نباید به فكر چگونگی غذای خود باشد و ذهن او را این مسئله بگیرد: كه حتما امشب چی بخورد؟ فردا چی بخورد؟ پس فردا چی بخورد؟ كه اگر اختلافی پیش آمد متاثر و متغیر بشود! این قضیه مانند سایر مسائل دیگر باعث خَمودی و رُكود و سكون انسان می‌شود. مثل اینكه فرض بكنید كه: یك شخص تمام اوقات در فكرش این باشد كه به چه نحوه به لذات دیگر برسد، در حركتش، در سكناتش، در رفت و آمدش، در ماشین كه می‌نشیند چشمش همه به این طرف و آن طرف باشد، به محل كارش كه می‌رود فقط به دنبال پیگیری این قضیه باشد؛ این شخص هیچ حركتی نمی‌تواند بكند. توجه كردید؟!

 ما نمی‌گوییم كه حالا فرض بكنید كه پرداختن به این مسائل حرام است، نه؛ حرام نیست، ولی ضرورتی هم ندارد! بالاخره این دنیا برای استفاده است و برای عبور است و برای حركت است، نه برای توقف و سكون. و باید به نحوی عمل كرد كه ذهن و نفس در آن توجّهی كه به سوی پروردگار دارد، جهت گیری او منعطف به این گونه امور نشود، كه خواهی نخواهی خواهد شد!

 اگر انسان بخواهد به صرف اینكه یك مسئله از نظر شرعی ایرادی ندارد، بخواهد به دنبال آن زندگی خود را بگذراند ضرر كرده است، نفعی نبرده البته راجع به این مسئله بعداً توضیحاتی عرض خواهیم كرد .

 مسئله تغذیه هم همین است، یعنی انسان همه اش در این فكر باشد كه چه نوع غذایی بخورد، كیفیتش چگونه باشد، از نقطه نظر التذاذ نفسانی در چه مرتبه‌ای باشد، حالا اگر یك خرده كم و زیاد شد، اگر یك مقداری تغییری پیدا شد برآشوبد و برآشفته بشود؛ این باعث می شود كم كم ذهن و نفس در این مرحله كه مرحله بهیمیت است .. [متمكّن شود]، حیوان هم همینطور تغذیه می‌كند. او هم به دنبال این است كه از چه علفی بخورد كه بهتر باشد، یا اگر حیوان وحشی است، چه شكاری را بگیرد كه برای او لذیذتر باشد، و دیگر به دنبال این نیست كه آیا این خصوصیتی دارد یا ندارد. البته ما گاهی نیز مشاهده می‌كنیم حیوان نسبت به ما و نسبت به موقعیت ما خیلی برتری هم دارد! فرق می‌كند! مسائلی انسان می‌بیند، چیزهایی مشاهده می‌كند كه واقعا آدمی شرم می‌كند كه اسم خود را انسان بگذارد!

 اما حیوان همین طور است، خدا حیوان را این طور خلق كرده، و آن چیزی كه قرار باشد انسان را در آن‌

 مرتبه بهیمیت و حیوانیت متوقف كند انسان به آن بپردازد، دیگر آن نفس آن حركت خودش و صعود خودش و سیر خودش را از دست خواهد داد. یعنی در همین مرتبه می ایستد، دیگر حركتی نمی‌كند. بالاخره گیرها متفاوت است، هر شخصی یك نوع گیر و مشكلی دارد، این هم یك جور است؛ توجه كردید؟

 آنچه را كه ما در زندگی بزرگان مشاهده می‌كردیم و همین طور در روایات به دست می‌آید كه حالا نسبت به روایات بعد یك توضیحاتی اگر خدا بخواهد در جلسات آینده می‌دهیم این است كه: فقط به این مسئله می‌پرداختند، یعنی در فكر این نبودند كه چه بوده، چی هست و چی نیست، غذائی را میل كنند كه برای آنها مناسب است، برای حال آنها مناسب است، برای حركت آنها مناسب است، غذاهائی كه معمولًا موجب غلظت خون و موجب ثقل بر جسم و بر هضم است اینها را نمی‌خوردند. چون دقیقا این مسئله بر حال آنها و توجه آنها تاثیر داشت. و در هر حال ملاحظه خصوصیات خودشان را می‌كردند و این را انسان می‌تواند به دست بیاورد، می‌تواند انسان بفهمد. به طور كلی در تحت یك قاعده عمومی بیشتر دستور می‌دادند كه: مثلًا گوشت هفته‌ای دو مرتبه یا حداكثر سه مرتبه خورده بشود. خُب شاید ما به این مسئله خیلی توجه نكنیم، ببینیم حالا خُب این را بخوریم و آن را بخوریم. ولی اگر انسان یك دقت بیشتری نسبت به این مطلب بكند، متوجه خواهد شد كه حال و هوای او تغییر خواهد كرد.

 در اوقات خاص غذای آنها هم فرق می‌كرد، مثلا در یك وقت بزرگان توصیه می‌كردند بر اینكه: به طور كلی از مصرف گوشت خودداری بشود! خُب الان در یك همچنین موقعیتی چون نفس انسان و حال انسان اقتضای خاص دارد و در یك مورد خاص هست، باید این مطلب در آنجا تحقق پیدا بكند. البته بنده كم دیدم كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نسبت به افراد دستور ترك حیوانی به این كیفیت می دادند. موارد ترك حیوانی خُب متفاوت است، هم در مورد تغذیه است در خود مورد تغذیه هم مراتب مختلفی دارد و هم در غیر تغذیه كه نحوه پوشش باشد. و این بر همان اساس فلسفه‌ای است كه قبلا خدمت رفقا عرض شد: هر چیزی در این دنیا یك حقیقت مثالی دارد و ملكوتی دارد، كه آن حقیقت ملكوتی همراه با این حقیقت مُلكی و ناسوتی، بر ملكوت و بر مثال انسان تاثیرگذار خواهد بود. و اگر انسان اقدام به یك تغذیه خاصّی بكند، قطعاً آن حقیقت مثالی و ملكوتی برای او تاثیر خواهد گذاشت.

 چطور اینكه اگر انسان بخواهد مال مشتبه، مال حرام، مال ربوی، مال مخلوط به حرام بخورد، همه اینها یك اثر ملكوتی دارد. ما همه را یك جور می‌بینیم! و به یك كیفیت می‌بینیم! امّا اینكه مشاهده می‌كنیم كه الان حال برای عبادت را نداریم، حالِ توجّه نداریم، شاید ناشی از این قضیه بوده و خود متوجه نبودیم! در تهیه آن غذا كدورتی پیدا شده، انسان می‌بیند كه این غذا تاثیر داشته. اینها به خاطر همان جنبه مثالی و ملكوتی اوست. توجه كردید؟!

 بزرگان و اولیاء در سیر خود أطوار مختلفی را دارند؛ ممكن است انسان در یك سیر مشاهده كند كه یك شخصی، فرض كنید كه یك ولی خدا، مدتی از خوردن یك نوع از غذا خودداری می‌كند! خُب می‌آید می‌گوید كه: «من دیدم چند روز، ده روز، بیست روز، یك ماه، دو ماه، چند ماه، من آنجا بودم و دیدم كه ایشان یك همچنین غذایی را نخوردند، پس خوردن یك همچنین غذایی صحیح نیست!» خُب این نمی‌تواند ملاك باشد.

 بنده می‌شنوم كه بعضی‌ها وقتی كه یك همچنین مطالبی را نقل می‌كنند دچار این اشتباه شدند و گفتند كه: دیدیم ما در فلان جا مثلا یكی از بزرگان دو سه نوع غذا بود از آن غذاهای دیگر نخورد و از این غذا خورد، پس حتماً یك ایراد و اشكالی در آن هست! یا اینكه در یك برهه از زمان .... این [فكر] غلط است، این صحیح نیست. ممكن است حال او اقتضای یك همچنین مسئله‌ای را كرده، و این ارتباطی به دیگری ندارد، خُب دیگری می‌تواند این را انجام بدهد.

 در اینجا الان این قضیه به نظرم آمد كه راجع به یك مطلبی كه مطرح شده یك تذكری بدهم، مسئله‌ای مطرح شده بر اینكه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مسائلی كه در همان سنه ٤٢ و امثال ذلك، راجع به آن كارها و مسائل سیاسی كه آن موقع انجام می‌دادند همراه با مرحوم آیت اللَه خمینی؛ آنجا تصمیم به از بین بردن و ترور شاه گرفته شده بود! بنده در اینجا عرض می‌كنم: این تصمیم از طرف مرحوم آقا نبوده، از طرف دیگران بوده، كه از جمله آنها: مرحوم آیت اللَه میلانی بودند. ولی خود مرحوم آقا شخصاً معتقد به این قضیه نبودند! و این قضیه در همان موقع فاش می‌شود و دستگاه آن افرادی كه متصدّی این مسئله بودند را می‌گیرد و به طور كلّی مطلب منتفی می‌شود.

 صحبت بنده این است كه: خود مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها و بارها در جلسات خودشان ترور را حرام می‌شمردند، و می‌فرمودند كه: الإسلامُ قَيَّدَ الفَتك‌، فتك یعنی ترور. و معتقد به این مطلب نبودند. و اگر قرار بود كه ترور ایرادی نداشته باشد حضرت مسلم بن عقیل نسبت به از بین بردن و قتل ابن زیاد اقدام می‌كرد، در حالی كه ایشان مشخص بود وضعیتش، حالش، كاملًا مُبَرهَن بود و أظهرُ مِنَ الشمس بود كه مطلب به چه صورتی است و هیچ شك و شبهه‌ای در این نبود كه اگر ابن زیاد لَعَنَهُ اللَه از بین می‌رفت، خُب جریان عاشورا منتفی می‌شد و مسأله صورت دیگری پیدا می‌كرد. ولی حضرت مسلم بن عقیل از آنجایی كه متصّل به نور ولایت بود و نماینده امام معصوم علیه السلام بود و قلبش متصّل به قلب امام بود، اعمال او، و رفتار او، و افكار او در تحت تسلّط و سیطره ولائی امام معصوم علیه السلام قرار داشت؛ لذا او نمی‌توانست دست به كاری بزند كه این كار برخلاف دستور و مسیر شخصی است كه او از او نمایندگی می‌كند و مندوب اوست.

 امام علیه السلام وقتی كه نامه می‌دهند برای اهل كوفه می‌فرمایند: برادر خودم را به سوی شما فرستادم، سخن او سخن من است و از او اطاعت كنید. و اگر جناب مسلم بن عقیل به این ترور و إغتیال و فَتك دست می‌زد، مكتب امام حسین علیه السلام زیر سوال می‌رفت! تمام می‌شد. دیگر هیچ كس دیگر نمی‌توانست بگوید سید الشهداء أُسوه است، چرا؟ چون برخلاف دستور در اینجا عمل شده، گرچه كربلا هم اتفاق بیفتد و واقعه عاشورا هم اتفاق بیفتد و امام حسین علیه السلام هم شهید بشوند! شهید می‌شوند؟ شهید بشوند! خلاف دستور نباید عمل كرد، این مسئله، مسئله خیلی مهم و اساسی است.

 امّا نكته‌ای كه در اینجا من می‌خواهم تذكر بدهم این است كه: ما سخنان و أفعال و تصرّفات یك ولی خدا را در چه زمانی می‌توانیم معیار قرار بدهیم و در چه زمان به آن می‌توانیم ترتیب اثر بدهیم؟! الان اگر

 ملاحظه كنید می‌بینیم كه مرحوم آقا با بزرگان در آن سالی كه این انقلاب را انجام دادند، سنّشان شاید حدود سی و چند سال بوده. خُب بر فرض كه ایشان هم در این تصمیم اگر هم مستقیم رضایت نداشتند مخالفت هم نمی كردند ما فرض را بر این می‌گذاریم یا اینكه اصلًا فرض را بر این می‌گذاریم كه اصلًا ایشان موافق هم بودند، خُب آیا اگر ایشان در سن ٧١ سالگی یا ٧٠ سالگی این قضیه اتفاق می‌افتاد باز یك همچنین تصمیمی می‌گرفتند؟! ببینید چه اشتباه بزرگی در اینجا به وقوع پیوسته! چطور كسی كه بارها در جلسات خودش ترور را محكوم می‌كند و مخالف با دستور اسلام قلمداد می‌كند، و می‌گوید: الإسلامُ قَيَّدَ الفَتك‌، چگونه ممكن است با یك همچنین مسأله‌ای موافقت داشته باشد؟ مرحوم آقا در سن ٣٥ سالگی كه ولی خدا نبودند! مرحوم آقا در سن ٢٠ سالگی كه ولی خدا نبودند، مرحوم آقا در سن ١٠ سالگی كه ولی خدا نبودند! چه موقع ولی خدا شدند؟ چه موقع نسبت به مراتب أسماء و صفات إشراف كلی و ربطی پیدا كردند؟ آن زمانی كه ما از مرحوم حداد كه استاد ایشان بود نسبت به ایشان مطالبی می‌شنیدیم و در آن موقع سن ایشان متجاوز از پنجاه بود، توجه می‌كنید؟! و برای ما كه همراه با ایشان بودیم و مصاحِب با ایشان بودیم، كاملًا مشخص بود كه سخنان چگونه پخته‌تر، با تجربه‌تر و عمیق‌تر و سنجیده‌تر و دلنشین‌تر و مناسب‌تر در جای خودش قرار می‌گیرد!

 آن وقت ما بیاییم به عنوان یك ایده، به عنوان یك مبنا، به عنوان یك نمود، نمودار، از یك ولی خدا تعبیر بیاوریم بر اینكه: ایشان در آن ترور شاه نظر موافق داشته و دخیل بوده است؛ این درست است؟! این درست نیست! چرا؟ عرض كردم: چون بر فرض صحت، ما باید از مبانی یك ولی خدا در ظرف تحقق ولایت باید سخن بگوییم، وگرنه، خُب بله ایشان در ده سالگی هم خیلی كارها می‌كردند، حالا در ده سالگی ولی خدا فرض كنید كه كارهایش همه درست است؟! ده سالگی، ده سالگی است!

 یك روز در تهران نشسته بودم، طفل بودم، حدود ١٠ و ١١ سالم بود، دیدم كه مرحوم حداد رضوان اللَه علیه در آن سفری كه به ایران آمدند در آن اتاق نشسته اند و با والده ما دارند صحبت می‌كنند والده ما نشسته بود در آنجا و ایشان هم در اینجا دارند صحبت می‌كنند ما هم خُب دیگر كنجكاو و فضول و هرچه اسمش را بگذارید، ما هم رفتیم یك گوشه نشستیم ببینیم حالا ایشان چه می‌گویند. والده ما شكایت می‌كرد از شیطانی‌هایی كه ما می‌كردیم و خلاصه او هم ناراحت می‌شود و عصبانی می‌شود و گاهی از اوقات ما را تنبیه می‌كند و بعد خودش هم متاثر می‌شود و خلاصه به مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه داشت شكایت می‌كرد، گلایه می‌كرد و خلاصه از ایشان استمداد می‌كرد.

 ایشان یك خنده‌ای كردند و فرمودند: نه، نه! شما نباید عصبانی و ناراحت بشوید، اینها كه گناه نكردند و بچه‌ها معصوم هستند و اینها كاری نمی‌كنند، كار خودشان را دارند انجام می‌دهند و شما صبرتان بیشتر باشد و چه باشد ... و بعد یك قضیه‌ای ایشان از خودشان تعریف كردند خیلی قضیه جالبی بود می‌فرمودند كه: من در آن زمانی كه در خدمت مرحوم استادم مرحوم قاضی بودم این را داشتند برای والده ما، خدا رحمت كند همه را و گذشتگان و گذشتگان از همه جمع و شیعیان امیر المومنین علیه السلام را، بله ما هم كم كم به اللاحقون، ما هم می‌رویم و دیگر خیلی فرصتی نمانده! بله خوش به حالشان كه آنها رفتند و بردند، و از این دنیا آن نفع و آن بهره‌ای كه باید بگیرند گرفتند، خوش به حالشان مرحوم قاضی از نجف می‌آمدند منزل ما و

 در آنجا یك ساعتی می‌ماندند و بعد می‌رفتند و زیارت می‌كردند و یا شب را می‌ماندند یا همان موقع برمی‌گشتند دوباره برای نجف، می‌گفتند در یكی از این سفرهایی كه ایشان از نجف آمده بودند به كربلا منزل ما در كربلا بود یك مقداری نشستند بعد حركت كردند كه بروند به سمت زیارت سید الشهداء علیه السلام؛ من هم همراه ایشان بیرون آمدم كه هر دو با هم حركت كنیم و برویم. این دختر كوچك ما هم، كوچك بود یك دختر چند ساله‌ای بود، چهار پنج ساله، این خُب به ما علاقه داشت، شروع كرد دنبال ما راه افتادن، من هم دیدم این راه افتاده و فلان، یك دفعه متغیر شدم از مادرش كه چرا این را نمی‌گیرد و فلان، و فحشش را به این دادم، دختر فلانی و حالا من اسم نمی‌برم؛ ایشان فرمودند: به اصطلاح این فلان شده را بگذارید من در خانه بگذارم و بعد خدمتتان بیایم، می‌گفتند تا یك همچنین حرفی زدم یك مرتبه من دیدم مرحوم قاضی ایستادند گفتند: سید هاشم چی گفتی؟! به سید اولاد پیغمبر جسارت كردی، توهین كردی! به چه حقی یك همچنین حرفی [را زدی‌] خلاصه شروع كردند ما را به باد ... خلاصه فقط چیزی نمانده بود حالا من می‌گویم كه یك كتكی هم بخوریم ایشان نگفتند من می‌گویم می‌گفتند اینقدر ایشان عصبانی شدند، رگهای گردنشان متورّم شد كه من گفتم: حالا چه كردیم بابا، حالا مثلا یك چیز ... گفتند كه: خب ببخشید ما معذرت می‌خواهیم فلان و این حرفها. حالا اتفاقی نیفتاده؟! گفتند: اتفاقی نیفتاده؟! پس می‌خواهی چه بشود؟! تو به دختر پیغمبر جسارت كردی! تو به سید جسارت كردی و چه كردی و ...! شروع كردند به گفتن حالا خُب البته سید و غیر سید كه ندارد منتهی در آنجا سید بوده، بچه بچه است دیگر، خُب معصوم است دیگر، بچه كه تفاوتی نمی‌كند كه عام باشد یا سید. منتهی حالا سید باشد به خاطر انتسابش به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله این فرق می‌كند ایشان گفتند من گفتم: آقا من توبه می‌كنم و استغفار می‌كنم و توبه می‌كنم كه دیگر مرتكب یك همچنین مسئله‌ای نشوم. خُب شما ملاحظه كنید یك همچنین عملی از یك ولی خدا سر می‌زند؟ اگر درست است پس چرا استادش دارد این طور توبیخ می‌كند؟ این طور دارد تنبیه می‌كند؟ اگر غلط است مگر ولی خدا كار غلط انجام می‌دهد؟! این چیست؟ خُب مشخص است، در آن موقع یك همچنین حال كمالی نبوده، خلاصه او هم اشتباه می‌كند دیگر و ناراحت می‌شود و یك دفعه حالا یك خلافی میكند و بعد هم توبه می‌كند، خدا استغفار و توبه را برای چه موقع گذاشته؟ برای همین موقع‌ها گذاشته دیگر! ما كه معصوم نیستیم.

 اما حالا اگر در ذهن شما همین الان بررسی بكنید، فوراً [می گویید] آقای حداد؟! نه آقا مگر می‌شود؟! می‌گویم: بنده شخصاً از خود ایشان شنیدم، این جانب از خود ایشان [شنیدم كه‌] داشتند والده ما را نصیحت می‌كردند، بنده هم نشسته بودم و از خودشان شنیدم.

 آقای حداد استاد است، ولی خدا است، استادِ مرحوم والد است، مرحوم والد فرمودند: ما ٢٨ سال در خدمت مرحوم حداد بودیم، و تا آخرین روز حیات مرحوم حداد ایشان خودشان را در قبال استاد خودشان صفر می‌دیدند، صفر!

 این را هم خدمت رفقا بگویم، یكی از دوستان تعریف می‌كرد، اتفاقا همین اخیراً، می‌گفت: از یك‌

 شهرستانی آمده بودم مشهد تشرف پیدا كرده بودم، اولین بار بود كه خدمت مرحوم آقا می‌رسیدم و می‌خواستم خدمت ایشان برسم و خلاصه برنامه‌هایمان را دیگر شروع كنیم. ایشان می‌گفتند كه: من وقتی كه آمدم خدمت ایشان گفتم كه آقا من می‌خواهم با شما بیعت كنم بر اینكه هر چی شما گفتید بپذیرم و انجام بدهم و هر چه نهی كردید من انجام ندهم، من به این شرط آمدم در این جا و در حضور شما، مطیع محض باشم.

 بعد گفتند كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گفتند كه: من واسطه هستم، و وسیله هستم، استاد من حضرت آقای حداد، ایشان اصل است و من فقط یك واسطه هستم و صفرم، شما اگر بیعت با من می‌كنید بیعت با ایشان می‌كنید نه با من، من در اینجا واسطه هستم! توجه كردید؟!

 افرادی كه صدای من را می‌شنوند گوششان را باز كنند، تا یك مقداری نسبت به مطالب بیشتر بیندیشند و هر حرفی را به هر كیفیتی نزنند، سخنی كه از دهان انسان و از قلم انسان بیرون می‌آید، مسئولیتش بر عهده انسان است و عواقبش دامن انسان را می‌گیرد. توجه كردید؟!

 خُب حالا ما می‌گوییم آقای حداد چرا یك همچنین حرفی زده؟ چه اشكالی دارد؟ آقای حداد در آن حالتی كه تجرّد دارد، در آن حالتی كه خلع دارد، در آن حالتی كه ایشان در روح مجرد نوشتند، در زمان مرحوم قاضی اینها را دارد، چه اشكالی دارد اشتباه هم بكند، ایراد ندارد، ما كه معصوم نیستیم! بله وقتی كه به آن مقام جمع رسید و از نفس به طور كلی تعریه و تخلیه شد و حقیقت او متحقق به حقیقت نوریه مبدأیه و ربوبی شد، دیگر در آنجا یك همچنین مسائلی راه ندارد، قضیه در آنجا متفاوت است و فرق می‌كند. توجه می‌كنید؟!

 نسبت به مرحوم آقا هم مسأله همین طور است، وقتی كه ما می‌خواهیم از یك ولی خدا تعریف كنیم، مبانی ولی خدا را وقتی كه می‌خواهیم برای مردم توضیح بدهیم، ولی خدای در چه سنی را؟ ولی خدایی كه متحقق به این مسئله شده یا نه، به صرف اینكه در شناسنامه‌اش نوشته شده كه سید محمد حسین، پس بنابراین تمام است، هر چه گفت [درست است؟] این نیست، این غلط است، این صحیح نیست. اگر این طور باشد به طور كلی اصل مكتب می‌رود زیر سوال، خُب این چه مكتبی است؟ قائل به ترور است؟ خُب ترور ترور است، در حالی كه خود شخص تا آخر عمر معتقد به حرمت ترور بود و در مجالس مختلف این مسئله را بیان می‌كرد و واقعیت مسئله هم همین است، واقعیت قضیه هم همین است، در مبانی تشریع و اسلام این مسئله نیست. توجه كردید؟!

 خُب حالا این یك مطلبی بود كه عرض كردم و همینطور راجع به سایر مطالب كه گاهی اوقات یك بی‌توجهی‌هایی در سخنان موجب می‌شود كه برخلاف مبانی اولیاء الهی مطرح بشود و باید توجه بیشتری كرد. نسبت به این قضیه هم همینطور است، نسبت به تغذیه ما نمی‌توانیم بگوییم كه چون در یك برهه از زمان مثلا فلان شخص این غذا را می‌خورد یا آن، به آن كیفیت عمل كنیم، یا به این، این حالات انسان مختلف است و براساس اختلاف حال انسان باید آن وضعیت خود را تنظیم كند، موقعیت خود را باید آن تنظیم كند.

 یك ملاك نمی‌شود برای همه اوقات انسان آماده كند، یك ملاك قرار بدهد. و باید ببیند كه چه چیزی در چه موقعیتی برای او مفید است، این البته می‌شود خُب در یك ملاك كلی قرار بگیرد: چه چیزی برای او مفید است!

 یكی از مطالبی كه باز به اشتباه من می‌دیدم در زمان مرحوم آقا بعضی‌ها به او پرداختند این بوده است كه آنها بر خلاف ظاهر و بر خلاف مسیر ظاهر می‌آمدند و برای خودشان یك نحوه غذایی درست می‌كردند، نان را نمی‌رفتند از بازار بخرند، گوشت را نمی‌خریدند، حتماً خودشان باید تهیه كنند، نمی‌دانم از این دستگاهها می‌آورند نان را خمیر می‌كردند و چه می‌كردند و فلان و از این بازیها! اینها آقا همه چیست؟ اینها همه افراط است، یك همچنین مسئله‌ای ما نداریم، ما آنچه را كه مشاهده می‌كردیم همین است. پس این شرع برای چی گذاشته شده؟ این مبنای شرع برای چیست؟ قواعدی كه شرع آورده، مبانی كه آورده، قوانینی كه آورده، اینها برای همین مسئله است كه انسان در اینجا توقف نكند، همان طوری كه استعمال و استفاده اموال حرام موجب ركود و سكون انسان و عدم تحرك انسان خواهد شد، همین طور پرداختن به این امورِ خارج از عرف و مبانی عرفی هم كم كم موجب می‌شود كه نفس در همین مرتبه گیر كند و تمام ذهنش به همین خوراكی باشد كه دارد تهیه می‌كند، تمام فكرش برگردد به همین قضیه.

 لذا می‌بینیم این گونه افراد وقتی كه می‌نشینیم با آنها صحبت می‌كنیم همه دم از خوراكی می‌زنند: این خوب است، آن بد است، این اینجوری می‌كند، آنجوری می‌كند، سرطان می‌آورد و این رفع آن را می‌كند و ... این كه همه اش شد شكم! چون آمده و در اینجا گیر كرده. وقتی كه شارع گفته كه: در آنچه را كه در بازار هست شما باید قاعده أصالةُ الطهارة جاری كنید و از قاعده أصالةُ الحِلّ؛ همه چیز طاهر است، حكم به طهارت باید بكنید، بعد حكم به حلّیت كنید، مگر اینكه یقین پیدا كنید. حالا انسان بلند شود برود در بازار از آن [دكان قصابی و بگوید:] آقا این گوشتی كه الان تو آویزان كردی خودت یقین كردی كه چهار رگش بریده شده؟! بسم اللَه گفته شده؟! رو به قبله بوده؟! مسلمان بوده؟! غصبی نبوده نمی‌دانم چی چی نبوده؟! زندگی دیگر برای آدم نمی‌ماند.

 از قصابی درمی‌آید می‌رود سراغ مرغ فروشی: آقا این مرغی كه شما اینجا گذاشتید آیا خبر دارید این را از كجا خریدید؟ یكی یكی، دونه دونه بسم اللَه گفته شده ...؟! این زندگی نشد! باید در همه چیز آدم بلند شود برود ... یك دفعه اینجوری به این وضع و به این كیفیت و به طور كلی آن بلائی كه موجب هدم اساسِ حركت نفس است كه همان جهت وسواس است [پیدا شود].

 ما یك وقت رفته بودیم منزل یك بنده خدایی در همین قم. رفته بودیم آنجا موقع غذا شد، شخص اهل علمی بود، گفت: این مرغ‌ها را ما خودمان زنده خریدیم و آوردیم در اینجا و خلاصه ما گفتیم كه بیایند و چیز بكنند و شما خلاصه با طیب خاطر این را بخورید كه این ذبحش، ذبح شرعی است و هیچ ایرادی ندارد.

 گفتم: مگر خُب بیرون چه ایرادی دارد كه شما نمی‌گیرید؟ گفت: «نه خیر، ما از چیزهای بیرون نمی گیریم و معلوم نیست چه خواهد شد و ما نمی‌توانیم آنچه را كه ...» اینها چیست؟! به ما می‌گویند: آنچه را كه در سوق مسلمین است آن طاهر است، دیگر تمام شد. حالا آدم هِی بیاید بایستد و برود خودش تحقیق كند كه آیا این ...، برود نگاه كند در كشتارگاه برود یكی یكی بایستد بالای سر این گوسفندها نمی‌دانم این چیزها!

 مگر آدم بیكار است؟! كه بیاید به این مسائل بخواهد برسد؛ توجه می‌كنید؟!

 دین آمده ما را عبور بدهد، وا نایستاند در این مسائل، مسائل مهم‌تر داریم، رسیدن به مطالب مهمتر داریم، رسیدن به مسائل نفس داریم، رسیدن به آن بیچارگی ها و بدبختی ها و آن كریوه‌هایی كه در آنطرف در انتظار ما هستند، ما پرداختن به آنها را داریم، حالا بلند شویم وقتمان را صرف این بكنیم؟! از كجا حالا این گوشت درست است، از كجا این چیز نیست!

 امام صادق علیه السلام برای تجدید وضو كه می‌رفتند لباس خودشان را قبلًا آب می‌پاشیدند كه وقتی كه از چیز بیرون می‌آیند [مسأله ای برایشان پیش نیاید!]. دیگر بالأخره، حالا انسان شبهه دارد، آن هم فرض كنید كه با آن وسائل آن روز، موقعیت‌های آن روز و چیز آن روز، الان شما اگر در دهات بروید می‌بینید دیگر حالا امروز دهاتش از شهر آن موقع بهتر است، با آن چیزهایی كه در همان وضع و در همان موقعیت و در همان چیز آن زمان بوده، خُب انسان می‌گوید بالأخره ترشحی شده و خواهی نخواهی همچنین چیزی هست؛ سوال من این است آیا امام صادق علیه السلام علم غیب دارد یا ندارد؟ چرا از علم غیبش در اینجا استفاده نمی‌كند؟ چون حضرت می‌خواهد به ما بفهماند: اصلًا ما تكلیف نداریم بر اینكه نماز كه می‌خوانیم بر اساس علم غیب باشد، نمازی كه می‌خوانیم براساس همین ظاهر است، لباس را كه الان شما در اینجا می‌بینید، حالا بردارید این طرف كنید، نمی‌دانم عبا را كه می خواهید نگاه بكنید این گوشه‌اش هیچ لكه‌ای ندارد؟ پشتش نمی‌دانم لكه‌ای ندارد؟ قشنگ نگاه كنید این بالا، پایین، این طرف كنی، آن طرف بكنی و بعد ببینی وقتی كه هیچی نبود، تازه شك می‌كنی لعل اینكه قبلًا بچه‌ای آمده به این بول كرده، بلند شوم بروم سوال بكنم آیا این عبا در این اتاق بوده! بابا اصلا وقت نماز گذشت، نمازت قضا شد! ما نیامدیم در این مطالب بمانیم، اینها برای آدمهای بیكار است، آنهایی كه هیچی نمی‌فهمند فقط همین! عین این وسواسی‌ها، چهار ساعت می‌روند دَم حوض، تازه آب شیر را هم قبول ندارند شبهه دارند، این متصل به كر نیست و حتما باید حوض باشد.

 یك جا ما خانه یك بنده خدایی بودیم، اتفاقاً دوستان سابق ما هم بود، یك دفعه رفتم دیدم دارد حوض درست می‌كند، گفتم: چرا حوض درست می‌كنی؟ خندید هیچی نگفت. ولی بعد گفت كه: من وضو كه می‌خواهم بگیرم می‌خواهم كاملًا خاطرم جمع باشد كه از آب كر وضو گرفتم و بعد ... گفتم كه: پس این بابای ما كه بلند می‌شود می‌رود توی فرض بكنید كه سرویس و فلان و این حرفها وضو می‌گیرد، مثل اینكه همه نمازهایش باطل است. یك دفعه من ندیدم، یا مثلا خیلی كم، اتفاقی اگر یك حوض ... بیاید و وضو بگیرد، آنهایی كه ما دیدیم همه با آب لوله‌كشی و نمی‌دانم شیر و این چیزها؛ توجه می‌كنید؟!

 آن وقت كار به جایی می‌رسد كه می‌رود سر حوض چهار ساعت وضویش طول می‌كشد، چهار ساعت! كدام پیغمبری وضویش چهار ساعت تا حالا طول كشیده؟ كدام امامی؟ كدام آدمی كه یك اندازه مغز در كله‌اش باشد این فرض كنید كه اینقدر باید طول بكشد؟! با پدرمان در عرفات از خیمه خارج شدیم، فرمودند كه: بیا آفتابه‌ای بود آنجا آن آفتابه را پر كن می‌خواهیم برویم غسل كنیم. آمدیم بیرون، ایشان آمدند بیرون در روز عرفه من آب می‌ریختم روی سر ایشان و بدن ایشان و ایشان غسل می‌كردند، یك ثلث آفتابه باقی ماند!! بفرمایید! چند لیتر است؟ نمی‌دانم همین اندازه یك خرده حالا بزرگتر. یك ثلثش باقی ماند كه بنده با آن‌

 یك ثلث، یك غسل هم كردم، ایشان با همان غسل كردند و من با این. گفتم: اگر قرار غسل این است خُب بیا ما كمترش هم بلدیم غسل بكنیم و بعضی چیزهایش را هم درز بگیریم و حالا فرض كنید كه ... توجه می‌كنید؟!

 خُب این چیزی كه ما از اینها دیدیم این است. حالا انسان بخواهد بیاید در اینگونه مسائل و در این مطالب بماند. لذا من مشاهده می‌كنم كه بعضی از افراد دیده شده كه اینها حالا در جایی خواندند، در كتابی خواندند، كسی به آنها گفته، با كسی صحبت كردند، اینها آمدند و این كیفیت زندگی را برای خودشان [پیش گرفته‌اند] نه آقاجان این كیفیت زندگی نه دستور شرع است، نه دستور مكتب است، و نه آن چیزی است كه ما در تجربه حسی با بزرگان و با اولیاء خدا داشتیم.

 البته خُب بله، یك مطالبی هست راجع به كیفیت تغذیه، راجع به غذای بیرون، غذای داخل و تاثیر غذای بیرون، [غذای‌] داخل، كه خُب در خود شرع هم یك همچنین مطالبی، یك همچنین مسائلی هست؛ توجه كردید؟!

 تمام اینها یك حقیقت را به انسان می‌رسانند و آن این است كه: سالك در حركتش نبايد چيزى متوقفش كند، فقط همين است، هر چیزی كه متوقفش كند آن می‌شود سدّ، چه غذا باشد، چه لباس باشد، چه مسائل و التذاذات نفسانی به كیفیت دیگر باشد، چه فرض بكنید كه منزل باشد، و چه هر چیزی كه فكر او را و ذهن او را در یك نقطه بخواهد متوقف كند و نگذارد عبور كند، آن می‌شود دام و می‌شود سد و راه او.

 از شاگردان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بنده دیدم كه افرادی به این مسأله مبتلا شدند و بعد به موارد انحراف كشیده شدند و از ایشان فاصله گرفتند و خودشان به مطالب دیگر [پرداختند] چون نفس هی می‌زاید، هی اضافه می‌كند: در آن قضیه هم آن كار را بكنیم، در این مسأله هم بهتر است این كار را بكنیم، همین طور تا اینكه برای او یك وسواس خیلی شدیدی پیدا می شود.

 خب از حضور رفقا عذرخواهی می‌كنم كه بنده با این وضع و با این موقعیت دیگر، این كه زیارت كردیم و ملاقات كردیم، خیلی خوشحال هستیم و امیدواریم كه این جلسات الان آقای دكتر فرمودند كه: خیلی اینها فاصله می‌افتد؟ گفتم: انشاللَه امیدواریم كه دیگر همان رأس دو هفته این جلسات باشد و ما بیشتر بتوانیم خدمت رفقا و دوستان برسیم؛ بله انشاءلله، انشاءلله بقیه مطالب برای مجلس بعد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد.